

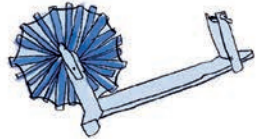
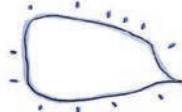
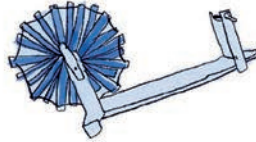
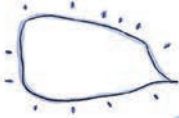
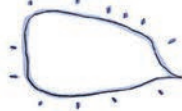
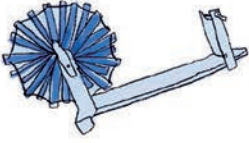
خدا جون سلام به روی ماهت...

# گاندى

رؤیایی برای هند



ناشر خيلى متفاوت كتاب‌هاى كودك و نوجوان!





# گاندى

رؤیایی برای هند

دایان بیلی

تصویرگر: شارلوت ایجر

مترجم: آزاده کامیار



سرشناسه: بیلی، دایان، ۱۹۶۶ - م.  
-Bailey, Diane, 1966  
عنوان و نام پدیدآور: گاندی: رؤیایی برای هند / نویسنده: دایان بیلی؛ تصویرگر: شارلوت ایجر؛ مترجم: آزاده کامیار.  
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۹.  
مشخصات ظاهری: ۱۲۸ ص.؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۸۶۸-۶  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا  
یادداشت: عنوان اصلی: Gandhi, Mahatma, 2019  
موضوع: Gandhi, Mahatma  
موضوع: گاندی، ماهاتما، ۱۸۶۹ - ۱۹۴۸ م -- ادبیات کودکان و نوجوانان  
موضوع: Gandhi, Mahatma, 1869-1948 -- Juvenile literature  
موضوع: دولتمردان -- هند -- سرگذشتنامه -- ادبیات کودکان و نوجوانان  
موضوع: Statesmen -- India -- Biography -- Juvenile literature  
موضوع: صلح‌گرایان -- هند -- سرگذشتنامه -- ادبیات کودکان و نوجوانان  
موضوع: Pacifists -- India -- Biography -- Juvenile literature  
شناسه‌ی افزوده: ایجر، شارلوت، تصویرگر / Ager, Charlotte / کامیار، آزاده، ۱۳۳۰، مترجم  
رده‌بندی کنگره: DS۴۸  
رده‌بندی دیویی: ۹۵۴/۳۵۰۹۲ [ج]  
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۶۰۹۰۲۵۰  
۷۱۴۵۵۰۱



انتشارات پرتقال

گاندی: رؤیایی برای هند

نویسنده: دایان بیلی

تصویرگر: شارلوت ایجر

مترجم: آزاده کامیار

دبیر مجموعه: میترا امیری لرگانی

ویراستار ادبی: نسرتین‌نوش امینی

ویراستار فنی: روزین فهم‌حصاری

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: مهدیه عصارزاده

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: شهرزاد شاه‌حسینی - مینا فیضی - سونیا قنبری

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۸۶۸-۶

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شادرنگ

قیمت: ۵۴۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porthaal.com




kids@porthaal.com

## خواننده‌ی عزیز

اگر گاندی را شناسی و فقط عکسش را ببینی، بعید نیست پیش خودت فکر کنی گاندی فقط مردی صندل پوش و عینکی بوده که پشت چرخ نخ‌ریسی می‌نشست. ولی اگر بفهمی چه کارها که کرده، شاید به خودت بگویی، **واقعاً؟**

گاندی در ظاهر خیلی بزرگ یا قوی نبود. مرد باهوشی بود، اما نه اینکه نابغه باشد. حساب بانکی اش پُر و پیمان نبود و دست کم آن اولی‌ها، دوستان قدرتمند و بانفوذی هم نداشت. آدمی خیلی خیلی معمولی بود. اما این را می‌دانست و توانست از معمولی بودنش برای رسیدن به هدفش استفاده کند.



گاندی اراده‌ای قوی داشت و به باورهایش وفادار ماند. حتی وقتی همه چیز علیه او بود، باز هم برای تحقق رؤیایش تلاش کرد. هر کاری که کرد، حتی کارهای کوچک، قدمی رو به جلو بود. اگر او کاری نمی‌کرد، همه ساکت می‌ماندند. او به پا خاست و مردم هم از او پیروی کردند.

زندگی اش به ما نشان می‌دهد اگر آدم‌های عادی زیادی کنار هم جمع شوند، دیگر عادی نخواهند بود، شگفت‌انگیز خواهند بود!

# زندگی گاندي



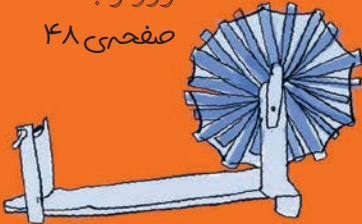
قلبي  
بزرگ  
۸ صفحی



طرحی نو  
۵۶ صفحی



کشاورز و بافنده  
۴۸ صفحی



زیر درخت انبه  
۷۰ صفحی



راه پیمایی نمک  
۶۲ صفحی





زیر  
نور افکن  
۲۴ صفحه‌ی

۳



زندگی  
در لندن  
۱۶ صفحه‌ی

۲

۴



زندگی ساده  
۳۲ صفحه‌ی

۵

صدای مردم  
۴۰ صفحه‌ی

۱۱



استقلال  
۱۸ صفحه‌ی

۱۰

رؤیایی  
برای هند  
۷۸ صفحه‌ی

۱۲

پیامی  
برای همیشه  
۹۸ صفحه‌ی

# قلبی بزرگ

وقتی موهانداس گاندی پسر کوچکی بود به او یاد دادند مهربان و منصف باشد. وقتی بزرگ شد، وجدان بیدارش کمکش کرد هند را تغییر دهد.

وقتی موهانداس گاندی دوازده سال داشت، مردی به سرِ کلاس او در هند آمد. می‌خواست به کلاس‌ها سرکشی کند و مطمئن شود دانش‌آموزان همه‌چیز را به‌درستی یاد می‌گیرند. با صدای بلند فهرستی از کلمه‌های انگلیسی را خواند تا شاگردان املای آن کلمه‌ها را بنویسند. موهانداس تازه درس انگلیسی را شروع کرده بود و هنوز خیلی خوب این زبان را بلد نبود. او کلمه‌ی «Kettle» را اشتباه نوشت. بدتر اینکه تنها دانش‌آموز کلاس بود که اشتباه کرد.

پیش از آنکه بازرس متوجه اشتباه موهانداس شود، معلم کلاس فهمید که او این کلمه را غلط نوشته. هنوز وقت بود تا این اشتباه را تصحیح کند. معلمشان به او گفت شکل صحیح کلمه را از روی دست بغل دستی‌اش بنویسد. موهانداس حاضر نشد چنین کاری



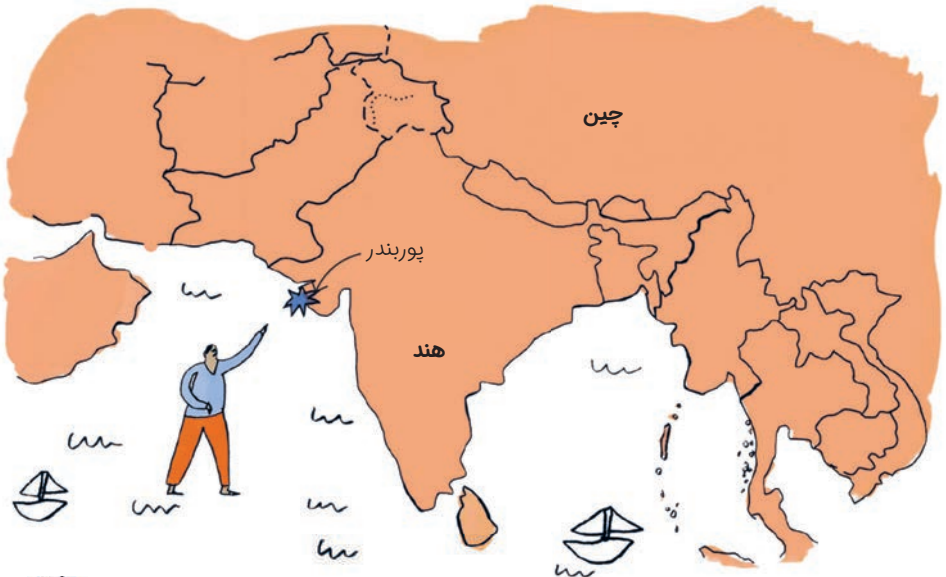


کلاسی در مدرسه‌ی موهانداس گاندی

بکند. این کار تقلب بود. معلم عصبانی شد. چون بازرس فکر می‌کرد اشتباه او تقصیر معلم است، آن هم فقط به‌خاطر وجدان موهانداس.

موهانداس در دوم اکتبر سال ۱۸۶۹ در پوربندر، شهری در غرب هند به دنیا آمد. در خانواده‌شان

از همه کوچک‌تر بود، خواهری داشت به اسم رالیاتبین و دو برادر به اسم لاکشمیداس و کارسانداس. دو خواهرخوانده هم داشت که فرزندان پدرش از ازدواج اول بودند.



در خانواده‌ی موهانداس هیچ چیز مهم‌تر از راست‌گویی و شرافت نبود. گاندی می‌گفت پدرش، کارامچاند، زود خشمگین می‌شده، اما موهانداس پدرش را به خاطر وفاداری و انصافش تحسین می‌کرد. مادرش، پوتلیبایی، آن قدر زن نیکوسرشتی بود که گاندی او را قدیس می‌دانست.



پوتلیبایی و کارامچاند گاندی  
پدر و مادر موهانداس

موهانداس پسرکی خجالتی بود و خودش خوب می‌دانست گوش‌های بزرگی دارد. هر روز بعد از مدرسه تا خانه می‌دوید مبادا ناچار شود با باقی بچه‌ها صحبت کند. ترجیح می‌داد پیش خواهرش باشد. از بازی ال‌ک‌دولک خوشش می‌آمد، اما جز این بازی، از هیچ

## بازی ال‌ک‌دولک

ال‌ک‌دولک که در هند به آن گیلی‌داندا (gili danda) می‌گویند، یکی از بازی‌های محبوب گاندی بود. این بازی کمی شبیه بیس‌بال است. بازیکنان با چوب بلندی به چوب کوتاهی ضربه می‌زنند و پرتابش می‌کنند دورتر. بعد باید پیش از آنکه حریف بتواند چوب کوچک را بگیرد تا نقطه‌ای مشخص در زمین بازی بدون.





موهانداس گاندی  
در هفت سالگی

ورزش دیگری سررشته نداشت. در مدرسه، دانش‌آموزی متوسط بود که به‌سختی می‌توانست جدول ضرب را از حفظ کند. از همه مهم‌تر اینکه موهانداس قلب بزرگی داشت. دلش می‌خواست از حیوانات مراقبت کند. حتی از درختان هم مراقبت می‌کرد. یک بار خواهرش او را بالای درخت انبه پیدا کرد. از درخت بالا رفته بود تا برای محافظت از آن، میوه‌هایش را بانداپیچی کند.

با این حال، موهانداس هم اشتباه‌هایی داشت. خانواده‌ی گاندی هندو بودند و در دین آن‌ها خوردن گوشت ممنوع است. موهانداس دلش می‌خواست مزه‌ی گوشت را بچشد و این کار را هم کرد، اما به پدر و مادرش چیزی نگفت. برای خریدن سیگار پول دزدید. یک بار هم یکی از مجسمه‌های معبد را دزدید تا در یک بازی از آن به جای تیرک استفاده کند.

---

معبد جایی است مخصوص عبادت و انجام مراسم دینی

معبد یعنی چه؟

در نهایت، وجدانش به سراغش آمد. به اشتباهش اعتراف کرد و تنبیهی را که برایش در نظر گرفته بودند، پذیرفت.

خانواده‌ی گاندی از کاشت ویسیه یعنی طبقه‌ی بازرگانان و تاجران بودند. نسل‌های قبلی خانواده‌ی گاندی به مردم خواروبار می‌فروختند. اما آن روزها گذشته بود و آن موقع دیگر پدر موهانداس شغلی دولتی داشت. خانواده‌اش امیدوار بودند روزی موهانداس هم چنین موقعیتی داشته باشد.

کارامچاند آن قدری درآمد نداشت که ثروتمند به حساب بیاید، اما آن‌ها مستخدم داشتند و خدمتکارشان، پسری به نام یوکا، به هیچ کاشتی تعلق نداشت. مثل میلیون‌ها هندی دیگر او نیز «نجس» به حساب می‌آمد. این افراد در جامعه‌ی هند هیچ منزلی نداشتند و بدترین کارها را به آنان می‌سپردند، مثل جاروکشی و نظافت دست‌شویی‌ها. کسانی که به کاشت‌ها تعلق داشتند، حتی حاضر نبودند با این افراد هم‌کلام شوند.

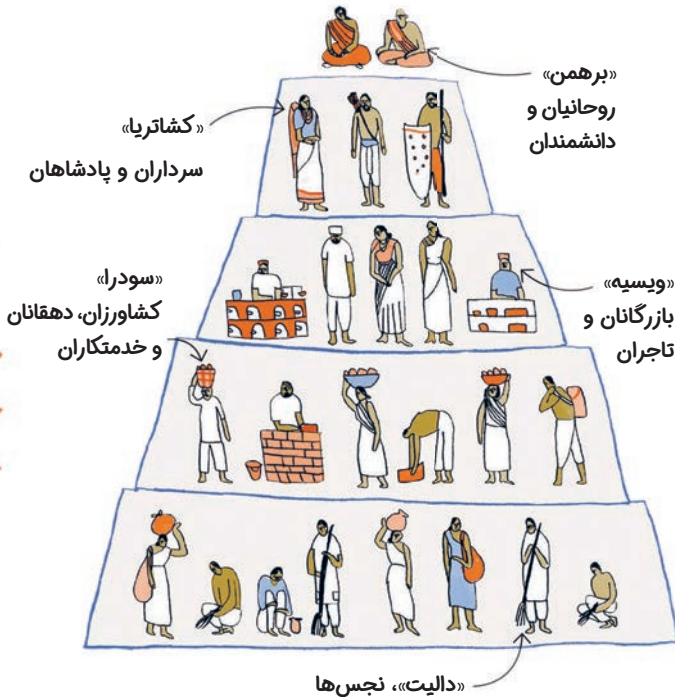
یک روز پوتلیبایی فهمید موهانداس اتفاقی به یوکا دست زده. به او گفت دست‌هایش را خوب بشوید. فقط این طوری می‌توانست خودش را پاک کند.

موهانداس عاشق مادرش بود، اما احساس می‌کرد این درست نیست که مادرش خیال می‌کند یوکا پاک نیست. در ذهن او یوکا یکی بود مثل همه، نه بدتر از دیگران بود، نه بهتر از آنان.



## نظام کاستی

در مذهب هندو، هرکسی در یک طبقه‌ی اجتماعی خاص به دنیا می‌آید که به آن کاست می‌گفتند. کسانی که در کاست‌های بالاتر به دنیا می‌آمدند، از منزلت و احترام بیشتری برخوردار بودند. در کاست برهمن، یعنی در بالاترین طبقه، روحانیان مذهب هندو و دانشمندان قرار داشتند. کاست بعدی، کساتریا متشکل از خانواده‌ی سلطنتی و سرداران و نظامیان بود. خانواده‌ی گاندی بخشی از کاست بازرگانان و تاجران بودند. سودرا، پایین‌ترین کاست، به کارگران تعلق داشت. بعضی از مردم هم عضو هیچ کاستی نبودند و به آن‌ها دالیت یا نجس می‌گفتند. جامعه این افراد را طرد می‌کرد و همه از آنان دوری می‌کردند. امروزه دیگر تبعیض بر اساس کاست در هند غیرقانونی است، ولی اثرات آن هنوز هم باقی است.



در سال ۱۸۸۳ وقتی موهانداس سیزده سال داشت، با یکی از دختران همسایه به نام کاستوربا ازدواج کرد. خیلی دلش نمی‌خواست ازدواج کند، اما در آن سال‌ها پدر و مادرها بودند که برای ازدواج بچه‌ها تصمیم می‌گرفتند.

در سال ۱۸۸۸، یعنی شش سال بعد، این زوج صاحب پسری به نام هاریلال شدند. موهانداس که در آن زمان نوزده سال داشت، می‌دانست باید راهی برای تأمین زندگی خانواده‌اش پیدا کند.





موهانداس و همسرش کاستوربا  
در روز عروسی‌شان در سال ۱۸۸۳





## زندگی در لندن

در کودکی خانواده‌اش او را «موهانیا» صدا می‌زدند و زمانی که بزرگ شد، همه او را با نام خانوادگی‌اش می‌شناختند: گاندی!

در سپتامبر سال ۱۸۸۸، گاندی با چمدانش و مقداری پول، در بمبئی سوار یک کشتی شد. کاستوربا خیلی دوست نداشت شوهرش به انگلستان برود، اما گاندی تصمیمش را گرفته بود، می‌خواست به لندن برود تا حقوق بخواند. سه سال بعد، یعنی پس از پایان تحصیلاتش می‌توانست به هند برگردد و وکیل شود. چند سال بعد از آن هم می‌توانست یک شغل دولتی خوب به دست آورد، درست مثل پدر و پدربزرگش.





به هر حال به نظر بسیاری از اعضای خانواده و دوستانش، این فکر خیلی هم فکر خوبی نبود. اول از همه اینکه، در مذهب هندو، سفر به کشورهای خارجی پسندیده نیست. مادر گاندی دلیل دیگری هم برای مخالفت داشت.

آسیب نزدن به موجودات زنده از جمله جانوران، در مذهب هندوها اصل مهمی است. به همین دلیل بسیاری از هندوها گیاه خوار هستند و گوشت قرمز و مرغ و ماهی نمی‌خورند (ولی چنین چیزی اجباری نیست). بعضی از هندوها تمامی محصولات حیوانی مثل شیر، پنیر و تخم‌مرغ را هم کنار می‌گذارند. خانواده‌ی گاندی گیاه‌خوار بودند و مادرش نگران بود مبادا پسرش وقتی به میان انگلیسی‌ها برود، گوشت بخورد. گاندی به مادرش قول داد به ایمان و مذهب خود پشت نکند.

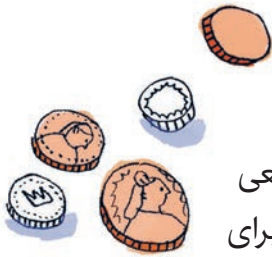
### بریتانیا در هند

سالیان سال، بخش‌های زیادی از هند زیر سلطه‌ی بریتانیا بود. نخست، کمپانی هند شرقی بازار این کشور را در اختیار خود درآورد، اما پس از شورش هندی‌ها در سال ۱۸۵۷ دولت بریتانیا آشکارا کل کشور هند را به مستعمره‌ی خود تبدیل کرد.

همین که گاندی در انگلستان  
از کشتی پیاده شد، فهمید با  
همه فرق می‌کند. کت وشلوار  
سفید پوشیده بود که خیال  
می‌کرد برای هوای اوایل  
پاییز مناسب است،  
اما آنجا بی‌نهایت سرد  
بود و همه‌ی مردان هم  
کت وشلوار سیاه به تن  
داشتند، به‌خاطر همین  
خیلی خجالت‌زده شد.  
این تنها مشکل او نبود.



زبان انگلیسی گاندی چندان  
تعریفی نداشت. نمی‌دانست چطور باید از چاقو و چنگال استفاده  
کند و برای یک گیاه‌خوار در آنجا غذای زیادی پیدا نمی‌شد.  
همه‌ی کسانی که دور و برش بودند، گوشت‌خوار بودند. گاندی  
هفته‌ها همان اندک پوره‌ی سبزیجات بی‌مزه‌ای را می‌خورد که  
همراه غذاهای دیگر به او می‌دادند و مابقی شکمش را با نان  
خالی پر می‌کرد. اما بعد در نهایت شادمانی، رستورانی پیدا کرد  
که غذای گیاهی لذیذ و بسیار خوش‌مزه‌ای می‌فروخت.



گیاه‌خواری تنها مشکل گانندی نبود، باید سعی می‌کرد خودش را با جامعه‌ی تازه وفق بدهد. برای خود کت و شلوارهای زیبا، دستکش و کلاه‌ی بلند خرید، درست همان لباس‌هایی که انگلیسی‌ها می‌پوشیدند. کلی طول کشید تا موهایش را مانند آن‌ها درست کند. به کلاس ویلن و فنّ بیان رفت. هزینه‌هایش دیگر داشت سر به فلک می‌کشید و پول زیادی برایش باقی نمانده بود. تازه هیچ‌کدام از این کارها هم باعث نشدند او بیشتر از قبل «انگلیسی» به نظر برسد. به‌خاطر همین بالاخره از این کارها دست کشید و فقط کوشید زبان انگلیسی را فرا بگیرد. زبان مادری او گجراتی بود و به زبان هندی هم صحبت می‌کرد. کمتر کسی در لندن این دو زبان را می‌فهمید. به‌خاطر همین گانندی خیلی زود یاد گرفت چطور انگلیسی را بهتر صحبت کند. کمی هم زبان فرانسه آموخت.

نشست و دقیق حساب و کتاب کرد تا ببیند چطور می‌تواند در هزینه‌هایش صرفه‌جویی کند. برای صبحانه بلغور جوی دوسر و کاکائو می‌خورد و فقط برای ناهار به رستوران می‌رفت. یک چراغ خوراک‌پزی برای خودش خرید و یاد گرفت چطور برای خودش غذا بپزد.



همچنان که تحصیل می‌کرد، خودش را هم بیشتر می‌شناخت. فهمید پایبندی به رژیم گیاه‌خواری نه فقط باعث می‌شود به اصول مذهب خود عمل کند، بلکه برای سلامتی‌اش هم مفید است. به انجمن گیاه‌خواران پیوست تا بیشتر در این باره یاد بگیرد و در روزنامه‌ی این گروه مقاله‌های بسیاری نوشت. علاوه بر این، متوجه شد می‌تواند با ساده‌زیستی، پول پس‌انداز کند و راضی و خوشحال هم باشد.

گاندی در کنار  
اعضای انجمن گیاه‌خواران  
سال ۱۸۹۰

